



«...تخطئه کاری ناشیانه روحانیت قشری گاهی طوری بالا میگیرد که انسان بیاد اصحاب کهف می افتد و می بیند چقدر اینها از زمان دور و از مرحله پرتند شیخ فضل اله نوری را به علت ملبس بودن به لباس روحانیت در عداد آزادگان قرار میدهند و یکی از میدانهای بزرگ شهر را بنام او مینمایند و باین کار فصل برجسته ای از تاریخ ایران، یعنی انقلاب مشروطیت، را نفی میکنند تا سهولت بتوانند سید ابوالقاسم کاشانی را تأیید نمایند و عصر طلایی تاریخ ایران، یعنی ملی شدن نفت، را نفی کنند و مصدق بزرگ را کوچک نمایند این منفی بافی برای چیست؟ چرا مثل فرش بهارستان دارید تاریخ ایران را قطعه قطعه میکنید و قطعات ذی قیمت آنرا دور میریزید؟...»

دکتر مهدی پرهام

## امام تنهاست

امام از وحدت سخن میگوید ولی روحانیت قشری برای اثبات خوش خدمتی غرق در کثرت سازی است، بجای اینکه انقلاب مشروطیت و نهضت ملی کردن نفت و انقلاب کنونی را باهم مرتبط سازد و در مسیر تاریخ قرار دهد و منطق علمی (دیالکتیک) برای انقلاب بیابد. و تداوم انقلاب را معنی بخشد به آفرینش ناگهانی (خلق الساعه) دست میزند و یک انقلاب بی پدر و مادر میسازد که از آسمان نازل شده و آنهم ملک طلق روحانیت قشری است!...»

احق کتاب خواند و گمان کرد عالم است نادان به کشتی آمد و پنداشت ناخداست

(پروین اعتصامی)

و جوانان مبارز و متهور را واگونه در آن آویزان نمود و میان زمین و آسمان معلق کرد تا از آنها اقرار بگیرد که ظلم و فحشای او برحق است و آدمی جماعت لایق خلعت دموکراسی و زیور پاکدامنی نیست و این فاحشگی و ستمگری عین پاکدامنی و آزادگی است. البته جواب او همان تفی بود که جوانمردان و آزاد زنان از سلول زندانهای خود بسوی قصر نیاوران بر چهره کریهش انداختند و با مرگ خود بزرگترین حماسه تاریخ ایران و جهان را آفریدند و اقرار و تأییدی که او میخواست نمودند - امروز هم روحانیت قشری امام را چون نگینی در میان حلقه خود گرفته و با کشیدن حصار مسلمانی بدور

— ملت نگون بختی هستیم! بیماری مزمن «مطلق گرایی» و منمنم کور مثل اینکه بهیچ قیمت و هیچ داروئی از تن رنجور ما بر نمیخیزد!.. دردی بی درمان شده است.

روزی گرفتار شعار «هنر نزد ایرانیان است و بس» بودیم و امروز در چنبر توهم «همه چیز نزد اسلامیان است و بس» افتاده ایم - عجب بدبختی توان فرسائی از خوان قسمت نصیب این ملت ستمکش شده است!..

روزی اسرائیل، رفیق گرما به و گلستان محمدرضا شاه بود و برایش شکنجه سرا و ادوات بریان بزی انسان و استخوان شکنی ساق و ستون فقرات میساخت و آن زمان که اندیشه علمی آدمی «آپلو» را اختراع کرد و اسانرا در ماوراء جو به جستجو و پژوهش واداشت، محمدرضا شاهم بارهنمودهای ردیالانه اسرائیل نوعی از آپلورا در زندان اوین به تجربه گرفت



مختاری و دیکتاتوری جای خود را به دموکراسی و جمهوریت داد .

— روحانیت قشری بکلی از این تحول بی‌خبر است — ممکن است آنرا در کتب خواننده باشد ولی روح مطلب را درک نکرده است ، همچنانکه اصطلاحات چپ‌گرایان را در سخنان خود می‌آورد ولی نه به آنها عقیده دارد و نه جوهر آنرا جذب کرده است ، منحصر برای اینکه برخ کشد که ماهم سرمان در حساب است آنها را فرا گرفته و برای جدل و تخطئه بیشتر بکار میبرد . اینهمه از تداوم انقلاب سخن می‌گوید اگر منظور را بشکافی می‌بینی مقصودش کشت و کشتار است و اصلاح و انتقاد و بدنبال آن سازندگی و در نتیجه اعتلا و پیشرفت بهیچ وجه مطمح نظرش نیست . ساگر به او یگونی انقلاب چون زنی در حال زایمان است تا فرزند بدنیا آورد و تداوم انقلاب یعنی بزرگ کردن و تربیت این بچه و بنم رساندن او تا او هم باز فرزند بدنیا آورد ، چیزی در جوابت خواهد گفت که می‌فهمی او فریاد زنا انقلاب میداند نه حاصل آن فریاد که موجودی زنده است و باید به تربیتش همت گماشت . همچنانکه ملاحظه کردید دختر هجده ساله و پسر بیست ساله را بعزت یک خطای جنسی مثل گنجشک به تیر می‌زند تا انقلاب از تداوم نیفتد و کردستان را به حمام خون بدل میکند تا آرامش و امنیت را مستقر سازد و بر اثر بی‌اطلاعی از قوانین بین‌المللی میخواهد بحرین را به ایران برگرداند و بدون اینکه در دولت شرکت داشته باشد خانه مردم میان دیگران تقسیم مینماید — در واقع اندیشه همان اندیشه خام و ناآگاهی در همان حد ناآگاهی محمدرضا شاهی است — محمدرضا شاه باسانسور مطلق میخواست دموکراسی و فرهنگ و تکنولوژی غرب را در کپسول اصول انقلاب پیچد و بحلق مردم فرو کند ، روحانیت قشری هم باینکانه کردن مطبوعات دارد تمام علوم شرق و غرب را در سرنک مسلمانان میریزد و باهمان ناآگاهی محمد رضا شاهی بمردم تزریق مینماید — به گمان اینکه میتواند آنها را یک شبه مسلمان مجاهد کند و در عداد سلمان نارس و ابوغرغاری در آورده — کودکانه می‌پندارد اگر آنها راه اسلام و مسلمانان مشغول دارد دیگر فکر آزادی مطبوعات و طرح مسائلی چون دموکراسی و مکتبهای فلسفی شرق و غرب نداشته باشند — درست همان اندیشه آریامهری که می‌پنداشت حزب رستاخیز دارای چنان جاذبه دل‌انگیزی است که فرد حزبی را از سایر اشتغالات ذهنی منصرف میدارد و تمام ذکر و فکرش متوجه مرانامه و اساسنامه حزب رستاخیز میشود . بر مبنای چنین پندار کودکانه‌ای بود که گمان میکرد مبارزه جهانی کاپیتالیسم و سوسیالیسم و مبارزه روشنفکران آزاد منش با هر دوی اینها تظاهر و هیاهویی بیش نیست و در اصطلاح چپ و راست خلاصه میشود و چنانچه در حزب دو جناح چپ و راست تشکیل شود و این دو باهم درافتند دیگر منظور حاصل است — پس فرمان صادر کرد تا دو جناح راست و چپ تشکیل گردد و در محدوده حزب باهم مبارزه کنند . بدزبان الکن و فکر کوتاه خودش « هر کاری میخواهید در داخل حزب بکنید حتی به سروکله هم بزنید » — اینهمه جدال جهانی ، اینهمه تناقض و درگیری ، اینهمه دلائل ورد دلائل در وسائل ارتباطی جهان و میلیونها کتاب و نوشته نویسندگان ، برای دن‌کیشون زمان در بسر و کله‌ی هم زدن خلاصه میشد!

خود می‌پندارد که نه دیگر احتیاجی به دانش و آگاهی دنیای خارج دارد و نه روشنفکران و اندیشمندان کشور را صلاحیت شور و چاره اندیشی در کار مملکت است ! مسلمانان و عامه وریش جواب همه کمبودهای علمی و فنی مملکت را میدهند یک برنامه خود کفائی بسته Autarcie در دست اقدام است — اشتباه نشود این خود کفائی با آن خود کفائی باز Autosuffiance که هر قوم و ملتی را موظف میدارد تا آنرا بوجود آورد و تولید خود را در سطحی بالا برد که دستش بسوی خارج دراز نباشد فرق بسیار دارد — خود کفائی بسته یادگار دوران خان‌سالاری (فئودالیسم) ترون و سطات که ممالک از ترس درگیری جنگ با همسایگان و محاصره شدن از جانب دشمن مایحتاج خود را بقدر ضرورت باقیمتی گران در داخل تهیه میکردند و دروازه‌ها را بر آنچه از همان نوع کالا، ارزانتر و بهتر از خارج میشد تهیه کرد می‌بستند و خودشان هم متاعی صادر نمیکردند و هیچ رابطه فکری و علمی با دیگران برقرار نمی‌نمودند — در برج عاج با قناعت و محدودیت در انتظار شنیدن اوای طبل و نفیر شیپور جنگ می‌نشستند و مرتب طلا و نقره ذخیره میکردند تا بتوانند مخارج جنگ را تأمین نمایند . طبیعتا چون هم‌اوردی نبود و نمونه‌ای از محصولات دیگران دیده نمیشد تا بهتر از آن تهیه گردد و ابداع و اختراعی مشاهده نمیکردید تا کاملتر از آن ساخته شود ، در نتیجه تولید و تفکر در محدوده‌ای تنگ محبوس مینامد و آنچه سال قبل تهیه میکردید سال بعد هم تهیه میشد و قرن‌ها زندگی بر این منوال میگشت .

## دولت در نقش جبرئیل امین

نهضت بورژوازی در اروپا که شرح آن در حوصله این بحث نیست ، بحکم ضرورت ، برج وباروی فئودالیسم و حلقه سیاست خود کفائی بسته را شکست . — آزادی تجارت همراه با آزادی فکر و اندیشه میان ملل بجریان افتاد یک محدوده جغرافیائی بنام مملکت که در آن مردمی با سابقه تاریخی و زبان و آرمان مشترک بنام «ملت» زیست میکردند بوجود آمد و ملت از میان خود هیئتی بنام «دولت» برگزید تا امور مملکت را نظم و نسق دهد — تفسیر اندیشمندان از قدرت ملت نقشی تعیین کننده به ملت داد و حاکمیت آن ضروری نمود و در نتیجه «دموکراسی» پدید آمد — و اما نقش دولت، نقش جبرئیل امین شد بین ملت و خداوند واسطه گردید و رسالت یافت تا به خواست خداوند که سعادت و رفاه مردم است جامه عمل بپوشاند — لاجرم دولت جلوه اراده ملت و ملت چیزی جز جلوه ذات پروردگار نیست و فرد در عین اینکه در انتخاب دولت آزاد است ولی پس از انتخاب نسبت به قوانین که مظهر قدرت دولت است متبید و ملزم به اطاعت میباشد . این تحول شگرف در غرب اثرات زیر را ببار آورد .

- ۱ — خاتمه دوران خان‌سالاری و پدید آمدن دوره مردم سالاری (دموکراسی) و پلیمان سیاست خود کفائی بسته .
- ۲ — پیدایش پدیده‌های «ملت» و «دولت» و محدوده جغرافیائی جدیدی بنام مملکت .
- ۳ — بر اثر این محدوده جغرافیائی قوانینی بنام قوانین بین‌المللی وضع گردید که تمام ممالک ملزم به اطاعت از آن هستند .
- ۴ — بتدریج عدم تمرکز جانشین تمرکز گردید و خود



## زین قصه هفت گنبد افلاک پر صداست کوتاه نظر نگر که سخن مختصر گرفت

«حافظ»

روحانیت قشری هم الان دارد بر همان راه و روشی که به انقلاب منجر شد قدم بر میدارد - فکر میکند در جمجمه مغز خر است و در جمجمه او مغز انسان - خیال میکند هیچ کس نمیفهمد که مطبوعات کثیرالانتشار روزانه و مجلات هفتگی يك کاسه شده اند و برای آنها حدود مرزی تعیین شده است و در هر کدام محافظی بادقت نوشته ها را بسک و سنگین میکند - تمام مسائل جهان را میخواهد با جاذبه مذهب و بدست مذهبها حل و فصل کند - بکلی از مصالحی که در دوران سازندگی لازم است بی خبر است - بهترین نیروی انسانی سازنده را به عذر اینکه نمیتواند نماز بخواند کنار میگذارد یا طوری زیر فشار قرار میدهد که جلای وطن کند. آنوقت بدست يك مشت بی خبر از دانش روز و عاری از تخصص میخواهد اصلاحات کند طبیعی است که نمیتواند.

## پنجاه و هفت سال سلطنت پهلوی

شما آقایان بکلی با جامعه ای که کمر بر اصلاحش بسته اند بیگانید - نمیدانید ۵۷ سال حکومت پهلوی چه به روز این جامعه آورده است - نسل جوانی که امروز اکثریت جمعیت مملکت را تشکیل میدهد در محیطی باز آمده که مذهب در آن با برنامه شیطانیت تخطئه و نسفی شده است و ارتباط با خارج بخصوص درین ده پانزده سال اخیر طوری بوده که حتی پیشخدمت اداره و شوهر تاکسی و آشپز سالن رستوران که امروز آنها را در عدد مستضعفین آورده اند، یکی دو فرزند خود را بخارج برای تحصیل فرستاده است و اغلب آنها پدر و مادرشان را يك سفر به آن دیار کشانده اند و از طرفی سیل فیلم و اسلاید و مجله و روزنامه و کتاب از اکناف عالم به این مملکت سرازیر شده و جاهل و عالم را بنحوی تحت تاثیر گرفته است - آنوقت شما باورتان شده که مسلمانی آنها به این شکل که شما آنها معرفی میکنید، با نصیحت و اندرزهای ابتدائی یا شلاق و به جوخه اعدام سپردن در اندیشه اینها تاثیری میگذارد؟ خیلی از مرحله پرتید! - غرب و اعلامیه اشاعه فرهنگ خود در عین حال به رواج فساد و فحشاء ناسالم خود دست زده و جاذبه های آنها چشانده است، حالا شما در عالم «توری» با پند و اندرز و یا از سر خشم با شلاق و جوخه اعدام مبارزه برخاسته اید و میخواهید مسلمان مومن بسازید - بدیهی است که توفیق حاصل نمیکنید ...

تنها در يك محیط مسلمانی راستین آنها توسط روشنفکران دل آگاه که عصر خود را درك کرده باشند و بتوانند اصول دین را در ظرف زمان بریزند و فرو بردین را با اجتهاد مقتضی این زمان گردانند ممکن است موفق شوید، آنها بشرطی که آنقدر از غرب هراس نداشته باشید و بتوانید از علوم و دانش آن بهره گیرید. والا با درهای بسته و مطبوعات اخته شده و استدالات آریامهری که سانسور نیست ولی با پیغام و تلفن نویسنده را تهدید کردن و در فرصت مقتضی سر به نیست نمودن و در مقابل

سخنران، چماق دار نگهداشتن ولات و اوباش را تشویق به کتاب سوزاندن کردن و آنوقت برای خالی نبودن عریضه حاکم شرع شعبان جعفری را مفسد فی الارض تشخیص دهد و غیابا به اعدام محکوم کند، جز اینکه عالم و عامی بریستان بخندد بهره دیگری نمیگیرید - دمخروس از چاک گریبان شما بوضوح پیداست بی جهت قسم حضرت عباس نخورید - تخطئه کاری ناشایسته شما گاهی طوری بالا میگیرد که انسان بیاد اصحاب کهف می افتد و می بیند که چقدر از زمان دور و از مرحله پرتید - شیخ فضل الله نوری را به این مناسبت که ملیش به لباس روحانیت است در عدد آزادگان قرار میدهند و یکی از میدانهای بزرگ شهر را بنام او مینمائید و باین کار فصل برجسته ای از تاریخ ایران، یعنی انقلاب مشروطیت، را نفی میکنید تا بسهولت بتوانید سید ابوالقاسم کاشانی را هم تأیید نمائید و عصر پلائی تاریخ ایران یعنی ملی شدن نفت را تخطئه کنید و مصدق بزرگ را کوچک نمائید - این منقی باقیها برای چیست؟ چرا تاریخ ایران را مثل فرش بهارستان قطعه قطعه میکنید و قطعات ذی قیمت آنرا دور میریزید؟ از وحدت و اتصالش که بیشتر سود میبرید - اسلام بر اثر قطعه قطعه کردن فرش بهارستان در ایران اشاعه پیدا نکرد، بلکه این عمل نابخردانه و دیگر اعمال ناشایسته موجب کین توزی و پیدایش ابومسلمها، بابکها و بالاخره بعقوب لیث صفاری شد و سرانجام اندیشمند گرانمایه ایران خواجه نصیرالدین طوسی بارهنمودهای داهیانه خود خلیفه را به درك واصل کرد - اگر فرش بهارستان را قطعه قطعه نمیکردند و در جانی که بود محافظت میشد، مشاهده آن برای هر بیننده دلیل زنده ثنی بر استعمار هرنمندان و کارگزارانی بود که آنرا زیر ضربات تازیانه و ناسزای دژخیمان شاه با سرانگشت حسرت بافته بودند و چقدر خوب میتوانند اثبات کنند که هنر و هنرمند جاودانه میماند ولی شاهان و ستمگران در هاضمه زمان تحلیل میروند! - اما از فرط تعصب و جهالت هنر و هنرمند و سلطان ستمگر را با هم يك چاچال کردند و ترو خشک را با هم سوزاندند - کاری که شما امروز میکنید - اثاثیه قصور سلطنتی را حراج میکنید به این عذر که اثری از مستکبری بجای نمائید - غافل از اینکه بدست خود سندهای زنده مستکبری را محو مینمائید و نمیتوانید حداقل به فرزندن خود آنچه نصیحت میکنید عملاً نشان دهید - جز حرف چیزی ندارید که آنها باد هواست. جاذبه توریستی بیشکستان چون سیاحی با این در بسته و اقتصاد خود کفای بسته که منجر به خیمه نشینی و نان و شیر و پنیر خوردن خواهد شد، به این دیار نخواهد آمد والا اگر در فکر جلب سیاح بودید این کاخهای ستمگری و اسباب و اثاثیه های طاغوتی چه سند زنده و جالبی برای حقانیت انقلاب و مبارزه مردم ایران زمین بود! راستی که از مرحله پرتید!

امام از وحدت سخن میگوید ولی روحانیت قشری برای اثبات خوش خدمتی غرق در کثرت سازی است. بجای اینکه انقلاب مشروطیت و نهضت ملی کردن نفت و انقلاب کنونی را با هم مرتبط سازد و در مسیر تاریخ قرار دهد و منطق علمی (دیالکتیک) برای انقلاب بیابد و تداوم انقلاب را معنی بخشد به آفرینش ناگهانی (خلق



الساعه) دست میزند و يك انقلاب بی پدر و مادر میسازد که از آسمان نازل شده و آنها را ملك طلاق روحانیت قشری است. - سایر نشرها و توده‌های آگاه و مبارز که با سرسختی و مقاومت خود کوبیده ترین مشتها را بر دهن محمدرضا شاه زدند و حماسه سیاهکل و امثال آنرا آفریدند سهمی درین انقلاب ندارند! - جای تاسف است که انقلاب را يك مشت ناآگاه دارند به ضد انقلاب تبدیل میکنند - اینها واقعا، امر بر خودشان هم مشتبه شده و خیال میکنند طاوس علین شده‌اند و با این انحصار طلبی راه را میتوانند به پایان برند!

### احمق کتاب خواند و گمان کرد عالم است

نادان به گشتی آمد و پنداشت ناخداست

- این انحصار طلبی ساده لوحانه دارد تفرقه‌ای عظیم بوجود میآورد «وحدت کلمه» ای که امام در هر فرصت آنرا یادآور میشود، دارد به کثرت نظر و پراکندگی جمعیت بدل میگردد، کارها دارد برعکس میشود، ضدانقلابیون دارند وحدت کلمه پیدا میکنند و یاران نادان بدست خود حلقه اتحاد را می‌گسلند - هر گوشه‌ای، کسی برای خودش نغمه‌ای ساز کرده است - کمیته‌ها به غارتگری و حشمتناک مشغولند و همین جاست که فاتحین بر بالشتخ بخواب میروند و دشمن میرسد و سر آنها را از تن جدا میکند - مشاهده این ندانم کاریهاست که فریاد امام از دهن آقا سید احمد خمینی بلند میشود و بصراحت میگوید که من تنها هستم، تنهای تنها مثل سال ۱۳۴۲، اینها که گرد من جمع شده اند از من نیستند - فتوای امام در مورد حدهای شرعی و احکامی که منجر به اعدام شد، بوضوح معلوم میدارد که صبر و حوصله او از اینهمه خطا کاری بر آمده و میفهماند که بیش از این نمیتوان چشم برهم گذاشت و بصراحت به اینها میگوید که شرم کنید و دست از کشتن بردارید، آبروی اسلام و مسلمانان را بیش از این نریزید -

### فقیه اعلم

سؤال آقا سید احمد خمینی از امام جماعت در باب «فقیه اعلم» بوضوح نظر امام را نسبت به اطرافیان بطی‌الانتقال خود که نمیدانند چه میکنند بیان میدارد و کاملاً روشن است که چقدر امام از اینها دورنگرتر و افضل است - جواب این سؤال را دو شخصیت صاحب جاه و ماذون در اجتهاد و با مشورت یکدیگر می‌دهند و جدا مایوس کننده است - معلوم میشود اگر فقیه اعلم در خارج از کشور ایران بود باید تبعه ایران شود و به ایران بیاید، مثل اینکه تمام ممالک اسلامی مستعمره ماست و موظفند حرف ما را بپذیرند -

روزی همین آقایان انقلاب ما را اسلامی اعلام کردند و صفت ایرانی‌ها از آن حذف نمودند و یک خصلت جهان شمولی به آن دادند و برای اسلام حدود مرزی نشاختند - من آن روز در همین مجله نگین (شماره ۱۶۸) نوشته که این نغمه را ساز نکنید، چون حریفی کهنه کارتر از شما و با ایدئولوژی جهان شمولتری، که بدان صورت علمی هم داده، قبلاً این نغمه را ساز کرده و اگر ما به حد و مرز بی‌اعتنا گردیم خیلی زودتر در بر گرفتار

میشویم تا جایی را با ایدئولوژی خود دربرگیریم! امروز ناگهان، وقتی پای فقیه اعلم بمیان میآید آقایان ۱۸۰ درجه عقب گرد مینمایند و نه فقط از جهان شمولی چشم می‌پوشند بلکه مثل يك استعمارگر مستبد امر میدهند که فقیه اعلم باید از مملکت خود به ایران بیاید و تبعه ایران شود و امور ولایت را برعهده گیرد! حالا چرا باید و چه الزامی دارد، این دیگر بکلی بر بنده مجهول است... اینجاست که دود از سر انسان بلند میشود و می‌بیند ولایت فقیه چه سرنوشت شومی در پیش دارد! - اینها برای اینکه مراتب ارادت خود را به امام اثبات کنند برای فقیه که باید سبیل قدرت معنوی جامعه باشد و طوری در قلوب و اندیشه آحاد مردم رسوخ کند، که دولت خود بخود کارهایش را با نظرات او وفق دهد، آنچنان قدرت مادی و نیروی فرماندهی مسلطی در قانون اساسی برایش در نظر گرفته‌اند که دیگر فقیهی بخاطر متصور نمیشود که باید فتاوت و ولایت کند، بلکه آرتشبدی است که آرایش جنگی میکند و آجودانی بنام رئیس جمهور و مصدری بنام نخست وزیر در خدمت و گوش بفرمان او ایستاده‌اند!

روحانیت قشری بکلی موقعیت و شخصیت امام خمینی را درک نکرده و نمیدانند که او احتیاج به تزریق این قدرتها ندارد - حرف بر سر جانشین امام است که اگر خصوصیات او را نداشته باشد يك روز تاب ایستادگی مقابل حوادث این زمان را نخواهد داشت و بنظر بنده ایس خصوصیات سهولت نصیب کسی نمیشود...

همچنین وقتی نامه نماینده امام در مورد وقایع کردستان در روزنامه‌ها انتشار یافت و معلوم شد که آنچه شده یکسره اشتباه بوده، و گزارش نماینده دیگر امام که براتب گویاتر از گزارش اولی بود و خبر از کشت و کشتار و درگیری عمیقی میدهد، گمان میکنم دیگر هر فرد عادی بتواند بوضوح فریاد امام را بشنود که مردم تنها هستم - این کوتاه‌فکران هر کاری میکنند از پیش خود میکنند و یمن ارتباطی ندارد - اگر فریاد تنهایی امام جز این معنی را نمیداد، این نامه‌ها و سئوالات در روزنامه انتشار نمییافت - پس قبول کنیم که امام تنهاست، تنهای تنها... او همچنان منزله و پاک...

### تشکر

دوست محترم آقای صنعت دوست از مشهد نگرانی بر از لطف احساس به عنوان من‌مخبره کرده‌اند و در آن از مقاله ماه قبل «نوعی خود سانسوری» که در آن حقایقی بی‌پروا افشا شد، است. با محبت بسیار یاد کرده‌اند و مرا بسیار شرمند نموده‌اند. با تشکر از اینهمه لطف باید صادقانه بگویم که خون‌گرمی و الطاف شما دوستان ارزنده است که امثال مرا گستاخی میدهد تا به‌ارزه خود همچنان ادامه دهیم - امیدوارم که این تذکرات بی‌شائبه موجب شود که انقلاب به ضد انقلاب مبدل نگردد و ندانم کاریها رشته‌ها را بنه نشمایند و باز بهمان جا که بوده‌ام برنگردیم - صمیمانه برای آن دوست عزیز امید موفقیت دارم.

عهدی پسرهام